

شهید علیباش حیدری



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۱۰/۰۶
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۸/۹
محل شهادت	منطقه کوشک
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	کارگر
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	بهشت حیدری، روستای آبگرم میر احمد

زندگینامه

زندگینامه شهید علیباش حیدری

شهید علیباش حیدری فرزند محمد در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای مذهبی و فقیر در روستای عالی حسینی شهرستان تنگستان دیده به جهان گشود با وجود فقر و محرومیت در سن ۷ سالگی وارد دبستان شد و تحصیلات ابتدایی را با وجود مشکلات زیاد، با شور و علاقه وافر با رتبه بالا در زادگاهش به پایان رسانید. او برای ادامه تحصیل در دوره راهنمایی روانه شهرستان تنگستان گردید اما پس از اتمام سال اول راهنمایی، محرومیت و فقر به او مجال نمی‌دهد.

و جهت کمک به تامین معاش خانواده و پدر و مادر و برادرانش راهی یکی از کشورهای خلیج فارس (کویت) جهت کار می‌گردد. او پس از چند سال تلاش و کار و بدست آوردن سرمایه ای اندک به ایران باز می‌گردد و در عرصه جدید زندگی یعنی ازدواج پا می‌گذارد و حاصل آن ازدواج دو فرزند به نامهای حوا و اعظم حیدری است که یادگاران پدر شهیدشان می‌باشند. که هیچگاه مهر پدر و حماسه جاودان او را از یاد نمی‌برند. در سال ۱۳۶۱ به خدمت مقدس سربازی نائل می‌گردد. و پس از اتمام دوره آموزشی در کرمان به مدت ۶ ماه در جبهه‌های کردستان از آب و خاک ایران محافظت می‌کند. پس از آن به خاک پاک و گرم جبهه‌های جنوب (اهواز) منتقل می‌شود و پس از رشادتها و جانفشانیهای بسیار سرانجام در تاریخ ۹/۸/۶۳ در منطقه کوشک دعوت حق را لبیک می‌گوید و روحش به ملکوت اعلی پرواز می‌کند. یادش برای همیشه در تاریخ زنده و جاوید خواهد ماند.

مصاحبه

مصاحبه با برادر شهید

س - ضمن سلام خود را معرفی کنید .

ج - بنام خدا ، اینجانب عبدالله حیدری برادر شهید علیباش حیدری می باشم .

س - در مورد کودکی شهید برایمان صحبت کنید .

ج - بسیار باهوش و کنجکاو بود و معمولاً با هم به صحرا و نخلها می رفتیم و باهم تاکلاس پنجم در مدرسه روستا درس خواندیم . و علاقه بسیار به کارهای فنی داشت .

س - در مورد اخلاق و رفتار شهید بفرمائید .

ج - در اخلاق و رفتار زبانزد عام و خاص بودند و آنقدر خوب و صمیمی بودند که من و همه مردم احترام خاصی به او می گذاشتیم و او سر به زیر ، آرام ، متواضع و خوشرو بودند و با خونسردی مسئله یا مشکلی را حل می نمود .

س - در مورد نحوه شهادت او چه می دانید .

ج - در جبهه های گوشک در مورخ ۹/۸/۶۳ بر اثر اصابت ۲ ترکش به ناحیه سینه و قلب در حالی که سوار بر تیوتا بودند و همچنین خوردن ترکش به دست و انگشتان و قطع شدن آنها به درجه رفیع شهادت نائل می آیند .

س - در مورد فعالیت های مذهبی ایشان حرف بزنید .

ج - او در تمام مراسمات مذهبی از جمله دعای کمیل و توسل و محافل قرآنی حضور فعال داشتند که کتاب ادعیه ایشان به یادگار موجود است .

س - یک خاطره هر چند کوتاه از نامبرده توضیح دهید .

ج - اوایل پاییز ۶۳ بود که به مرخصی آمده بود کنار چراغ فانوسی که داشتیم نشسته بودیم و صحبت از جنگ و جبهه بود او می گفت : مرخصی من امروز تمام است و فردا باید با اتوبوس بوشهر □ اهواز به محل خدمتم باز گردم ما اصرار می کردیم که چند روز بیشتر پیش ما بمان ، اما ایشان می خندید و می گفت : من به هم رزمانم قول داده ام زود برگردم و برایشان خرما بیاورم و اگر نروم غیبت می خورم . او گفت من می روم و شاید هم شهید شدم و با خنده این بیت شعر را برایمان خواند و گفت : اگر شهید شدم شما بگوئید :

این گل پرپر از کجا آمده از سفر کربلا آمده

و بعد او را صبح زود تا جاده اصلی رساندیم و او با حالت گشاده رویی و خنده خدا حافظی کرد و رفت .

س - چگونه خبر شهادت به شما رسید و احساس شما چه بود ؟

ج - من مشغول کار کردن بودم که مادر زن علیباش گفت علیباش شهید شده من بسیار ناراحت و متاسف شدم و هیچ چاره ای جز صبر نداشتم و از خدا سپاسگذاری می نمودم که او گمشده خویش را یافته است .

س - مراسم تشییع جنازه شهید چگونه بود ؟

ج - چون او اولین شهید روستا بود از بنیاد شهید خورموج تا عالی حسینی سپس از روستای عالی حسینی تا بهشت حیدری آبگرم میر احمد مردم به تشییع جنازه آمده بودند و زمین از جمعیت سیاهی گرفته بود . مردم به صورت دسته های سینه زنی مراسم تشییع ایشان را شکوه خاصی بخشیده بودند .

مصاحبه با همسر شهید

س - لطف کنید خود را معرفی نموده و نسبت خود را با شهید بزرگوار بیان کنید .

ج - بنام خدای شهیدان اینجانب گل افروز بارانی همسر شهید علیباش حیدری می باشم .

س - از کودکی ایشان چه می دانید ؟

ج - ما از کودکی با یکدیگر همسایه بودیم و یکدیگر را خوب می شناختیم .

س - اخلاق و رفتار ایشان چگونه بود ؟

ج - او مومن و متواضع و متدین بود و حریص به مال دنیا نبود .

س - در مورد فعالیت های مذهبی و نماز ایشان بگوئید .

ج- او همیشه اول وقت نماز را می خواند و خیلی مقید به نماز اول وقت بود .

س- پیرامون نحوه شهادت و تاریخ و محل شهادت ایشان توضیح دهید.

ج- او در حین اینکه بر پشت وانت تیوتا سوار بوده بر اثر خوردن ترکش به بدنه ماشین و آتش گرفتن آن در مورخ ۸/۶۳/۹ در منطقه کوشک به شهادت رسید .

س- هنگامی که خبر شهادت او را شنیدید چه عکس العملی داشتید ؟

ج- در آن هنگام غبطه خوردم که ایشان به چه مقامی دست یافته با آنکه می دانستم مسئولیت در تربیت فرزندانم دو چندان گشته مانند همه همسران شهید صبر پیشه کردم.

س- مراسم تشییع جنازه ایشان چگونه بود ؟

ج- چون او اولین شهید روستا بود بسیار تشییع با شکوه و پر جمعیتی داشت اما من از حال رفته بودم و روز روشن در پیش چشمم تیره شده بود در فقدان او کاری جز صبر نمی توانستم بکنم .

س- در مورد تربیت فرزندانان چه سفارشی داده است ؟

ج- او تاکید داشت که اسم فرزندان را خود انتخاب کند و من هم باتفاهم حق انتخاب را به او دادم و او نام آنها را خود انتخاب کرد . و بعد تاکید داشت که به فرزندانم احترام بگذار و آنها را خوب تربیت کن پدر و مادرم را نیز مورد احترام خاص خودت قرار بده . فرزندانم را با قرآن و احکام دینی آشنا ساز و آنها را ادامه دهنده ی راه شهیدان و پیرو خط امام و رهبری قرار بده :

آنچه در سوگ تو ای پاک تر از پاک گذشت

نتوان گفت که هر لحظه چه غمناک گذشت

س- چگونه خبر شهادت به شما رسید و احساس شما چه بود ؟

ج- هنوز ساعتی از صبح نگذشته بود که دو نفر از نیروی سپاه در را زدند . در را که باز کردم بدون هیچ ذکرى متوجه موضوع شدم . زیرا من شب قبل خواب دیده بودم . در همین حین پدرم به منزل ما آمد آنها پدرم را کناری کشیدند و موضوع را با پدرم در میان گذاشتند من در آن هنگام دیدم روحیات پدرم منقلب شده و چهره اش پریده و غمناک است و دیگر نمی توانم با چند کلمه احساس خود را بیان کنم. روز روشن بد تر از شب تار شد: چشم تاریخ در آن حادثه تلخ چه دید که زمان مویه کنان از گذر خاک گذشت

مصاحبه با دختر شهید

س- لطف کنید خود را معرفی کنید .

ج- اینجانب اعظم حیدری فرزند دوم علیباش حیدری هستم .

س- از پدر بزرگوارتان چه می دانید ؟

ج- هنگام شهید شدن پدرم من سن و سالی نداشتم ولی از حرفهای مادرم دانستم که ایشان بسیار صمیمی ،مهربان ، متدین و متین بوده اند و در آخرین باری که بسوی جبهه روانه شدند صورت فرزندانش را بوسیدند و از مادرم خداحافظی کرده است .

س- از پدرتان چه یادگاری دارید ؟

ج- حرفهایی که در مورد تربیت فرزندان از گفته های پدرم و از زبان مادرم می شنوم و همچنین تمام دلخوشی ام به قاب عکسی است که از پدرم در خانه باز مانده است و تمام سالها با این عکس ها درد دل می کنم . و تنها خوبی این عکسها این است که همیشه در دسترس من است ولی پدرم این طور نیست و او به جرگه یاران سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین پیوسته است .

س- آیا تا به حال پدرتان را در ذهن تداعی کرده اید ؟

هر موقع که قرار است اتفاقی برایم بیفتد شب قبل پدرم به خوابم می آیدو با او درد دل می کنم و به طریقی از آن اتفاق آگاه می شوم .

س- چگونه می توانید راه پدر را ادامه دهید و پیام شما به همسالان خود چیست ؟

با رعایت کردن حجاب اسلامی و حمایت از ولایت مطلقه فقیه می توانم دنباله روی راه پدرم باشم و پیام به همسن و سالانم نیز اینست که خون شهدا را حرمت نهند و از ولایت مطلقه فقیه حمایت کنند .

س- در پایان اگر صحبت خاصی دارید بیان کنید .
ج- عشق یعنی استخوان و یک پلاک سالها تنهای تنها زیر خاک
قامتی پوسیده اما استوار چشمه ی خشکیده اما پاک پاک

مصاحبه با خواهر شهید

س-ضمن سلام لطف کنید خود را معرفی نموده و نسبت خود را با شهید بزرگوار بیان کنید .

ج- اینجانب مدینه حیدری خواهر شهید علیباش حیدری هستم .

س- از کودکی و زمان مدرسه ایشان مطالبی بیان کنید .

ج- ایشان در کودکی بسیار مودب بودند و مدرسه را تا پایان ابتدایی گذراندند و بعد وارد مدرسه راهنمایی در

مرکز شهرستان شدند و جهت یک زندگی آبرومندانه به کاری مشغول شدند و راهی کویت گشتند .

س- در مورد اخلاق و رفتار شهید حرف بزنید .

ج- هر چه درباره اخلاق و رفتار او بگویم کم گفته ام . او بسیار مهربان بود و به دیگران باوجود فقر مالی کمک می

نمود و به دیگران با تندی برخورد نمی کرد . کسی از او نمی رنجید .

س- فعالیتهای مذهبی شهید چگونه بود ؟

ج- به نماز اهمیت فوق العاده ای میدادند . سجاده ی مخصوص برای نماز خواندن داشت . دعاها را مرتب زمزمه

می کرد کتابهای دعای ایشان موجود است .

س-خاطره ای از او بیان کنید .

ج- روزی شهید بزرگوار به منزل ما آمده بودند . هنگامی که با هم صحبت می کردیم من به او گفتم برادر خدا

کند هر چه سریعتر خدمت تمام شود او در جواب گفت : خواهر عزیزم اینگونه نگو . انسان وقتی پا به میدان جنگ

می گذارد و ایثار و فداکاری برادران رزمنده را می بیند از این دنیا سیر می گردد و دست از جان می شوید و هر

لحظه آرزوی شهادت می کند .

س- چگونه خبر شهادت به شما رسید و احساس شما چه بود ؟

ج- این خبر از طریق بنیاد شهید به خانواده ما رسید و این خبر برای یک خواهر آنقدر دشوار است که توصیف

نشدنی است و شنیدن آن خبر مانند خبر دادن شهادت ابا عبدالله به زینب (س) بود و چاره ای جز صبوری نبود .

س- از مراسم تشییع جنازه ایشان چه می دانید ؟

ج- مراسم تشییع پیکر مطهر شهید از خورموج با شکوه خاصی تا روستای عالی حسینی انجام گرفت و پس از آن

با شکوه خاصی در روستای عالی حسینی تشییع شد و از آنجا به آبگرم میر احمد جهت دفن منتقل گردید . ازدحام

جمعیت وصف شدنی نبود زیرا او اولین شهید روستا بود .

س- پیام شما چیست ؟

ج- پیام من اینست که راه شهید را ادامه دهیم و راهرو آنها باشیم و حجابمان را رعایت نماییم و از مقام معظم

رهبری اطاعت نماییم .

مصاحبه با پسر عموی شهید

س- ضمن سلام لطف کنید خود را معرفی نموده و نسبت خود را با شهید بزرگوار بیان کنید .

ج- اینجانب حسین (خدا بخش) حیدری پسر عمو و همسایه شهید می باشم .

س- در مورد کودکی ایشان برایمان بگویید .

ج- ایشان در کودکی ضمن تحصیل به پدر نیز در تامین معیشت کمک می کردند .

س- در مورد اخلاق و رفتار ایشان بیان کنید .

ج- ایشان متواضع ، مودب و خوشرو بودند . چون با هم همسایه بودیم آمدو رفت داشتیم و در کارها به همدیگر

کمک می کردیم و صله رحم و نشست و برخاست منزل هم داشتیم .

س- فعالیتهای مذهبی شهید چه بود ؟

ج-ایشان همیشه نماز را در مسجد بجا می آوردند و گاهی اوقات که دیر به منزل می آمدند صدای دعا و نیایش او

حتی به گوش ما هم میرسید در منزل حتی دعاها را با صدای بلند قرائت می کردند .

س- خاطره ای از ایشان اگر به یاد دارید بیان کنید .
ج- روزی فرزندم مریض بود دنبال وسیله نقلیه می گشتیم تا او را به درمانگاه برسانیم که یکباره شهید بزرگوار از کار به منزل برگشتند با آنکه خسته بود وسیله نقلیه اش را در اختیار ما گذاشت .
س- چگونه خبر شهادت به شما رسید و احساسی شما چه بود ؟
ج- ما چون همسایه ایشان بودیم زمانیکه از بنیاد شهید خبر را به خانواده اش دادند ما نیز متوجه شدیم و مانند خانواده اش بی تاب شدیم ولی چاره ای جز صبر نبود .
س- مراسم تشییع جنازه ایشان چگونه بود ؟
ج- وصف نشدنی است بسیار جمعیت زیادی استقبال کرده بودند و خیلی با شکوه بود او را در روستا دو یا سه کوچه تشییع کردند و همراه با سینه زنی و نوحه خوانی و مرثیه سرایی او را روانه بهشت حیدری واقع در آبگرم میر احمد نمودند .

سجایای اخلاقی از زبان نویسنده (ابراهیم حیدری (خدابخش))
شهید علیباش حیدری استعدادی شکوفا و فوق العاده در طرحهای عملی چون نقاشی و هنر های دستی داشت او علاوه بر این متواضع و فروتن ،متین ،خوش خلق ، گشاده رو و نیکو سیرت بود در سلام کردن پیش قدم بود و به پدر و مادر و مردم احترام می گذاشت و احترام را سر لوحه کار خویش قرار داده بود مناعت طبع و تواضع و همت و تلاش در جهت امرار معاش خانواده از جمله خصوصیات بارز آن شهید بزرگوار بود ، با همسر و فرزند مهربان بود و علاوه بر مشکلات مال صله رحم داشت و با دوستان و آشنایان مصاحبت و همنشینی داشت .

خاطرات

خاطره‌ی پسر عموی شهید (ابراهیم حیدری) (خدا بخش))

خاطره اول: خاطره‌ای که حقیر از آن شهید بزرگوار در ذهنم مانده اینست. هنگام نماز مغرب و عشا در مسجد حضرت علی (ع) روستای عالی حسینی مشغول خواندن نماز بودم در کنار شهید بزرگوار اقامه نماز می کردم پس از اتمام نماز مغرب و و انجام تسبیحات حضرت زهرا (س) دست به دعا برداشتم و اینگونه دعا نمود: خدایا دشمنان اسلام را نابود گردان و اگر حقیر را لایق می دانی شربت شهادت بنوشان. پس از دعا به من دست داد و آرزوی قبولی طاعات و عبادات برای همدیگر نمودیم.

خاطره دوم: خاطره‌ای دیگر که در ذهنم نقش بسته اینست که در کلاس پنجم مشغول به تحصیل بودم معلم ما موضوع انشا را چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی قرار داده بود. من به منزل شهید که در همسایگی ما بود رفتم و از ایشان خواستم که مرا راهنمایی کند تا بتوانم انشای زیبایی بنویسم شهید بزرگوار با راهنماییهای ارزشمند و لطف خاصی که نسبت به من داشت چنان انشایی نوشت که هنگام خواندن در کلاس موجب شگفتی دوستان و بخصوص آموزگارم (برادر حیدری) گردید و از من پرسید چه کسی راهنمایت کرده و من واقعیت را گفتم و او نمره انشایم را بیست داد و من با خوشحالی خبر را به وی و خانواده ام بازگو کردم.

شعری در وصف شهید

ای که آرامی چو شبنم روی برگ یاسمن
می چکیدی قطره قطره به سر زلف چمن
یا خروشان چو دریا در پی ساحل ز موج
یا فرا بالی چو شاهین می روی تا مهر اوج
سر بلندی مثل کوه وارسته از دنیای غم
می شود هر سرو رعنا در مقامت پیچ و خم
تو لطیفی همچو لاله در میان سبزه ها
مرغ خوش الحان و صلی، می دهی بر گل صفا
گر بگویم از فراق و درد و هجرانت چه سوز
بلبل افسرده خاطر را کند یادت به روز
تو شهید محشری ناصر شدی بر نفس خویش
بر گرفتی راه یزدان خود سرا سیمه به پیش
سراینده: کاظم فرشچی

همسر من

بعد من

با کودکان مهربان تر باش

تا که ننشیند غبار غم

به روی چهره‌ی معصومان

هرگز



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران